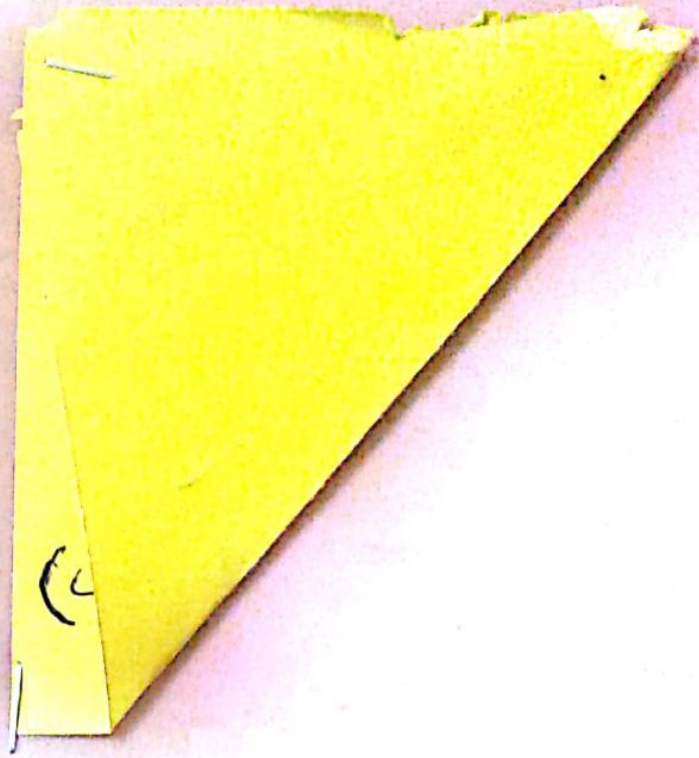


آبہ عربی معامہ



درس اول: لقمان حکیم

Subject

Year

Month

Day

در حالی خواندم که خویش از آن که لقب حکیم را حکیم مردان ما و غلام بی نامبر بود. او غلامی خوست گزار و فرمان بردار مولا و سرور خود بود.

روزی تاجر هندوانه ای خرید و آن را برش داد و خواست که ای از آن را بفرد ولی متوجه شد که آن بسیار تلخ است به گونه ای که تلفی، زبان و دهان

وی را آزرده. تاجر خواست غلامش لقمان را استخوان کند پس هندوانه را به وی داد و گفت: از این هندوانه بفرد، لقمان هندوانه را گرفت و خورد و از

تلفی آن دم ترد. تاجر از او پرسید: لقمان! طعم هندوانه چگونه بود؟ پس لقمان سکوت اختیار کرد و تاجر به او گفت: لقمان! هندوانه به گونه ای

تلخ بود که از سکوت تلفی نتوانستم آن را بخورم. چگونه آن را خوردی؟ لقمان پاسخ داد: سر من از دندانها، نخوهای دهن من مضروب

بسیاری خورده ام، پس چگونه بخورم؟ چگونه شکایت کنم؟ تاجر وقتی خلوص و پاکبایی لقمان را دید به او گفت: تو در راه خوار وادی.

سپس به او گفت: ای دوست داری مانند دوستی پیش من بمانی که تو افتخار کنم؟ میرا که من صراحت تو، خلوص تو و اخلاق نیکویت را دوست

دارم. لقمان در پاسخ گفت: سر من نیز شما را دوست دارم ولی می خواهم بروم و با خدای خودم خلوت کنم و او را بپرستم.



۲  
پس حیرت من تردلقمان است و گفته: ای لقمان خواوند تو را دوسته دارد

وگی گوید: ای دوسته داری حاکم سویی یا ملکم؟

لقمان گفت: نه کسی حکومت را یعنی خواهم میرا که من اگر حکومت کنم  
کهن است به مردم ظلم کنم، چون حاکم باید بعضی اوقات فتن

و سبک دل باشد. گفته می شود لقمان غلامی سیاه پوسته حبشی  
بالبانی گفت و پاهایی بریده بریده در زمان داود علیه السلام بود

و شخصی از مردم به او گفت: مگر تو با ما لوسفندی را نمی نوری پس  
ازجا این کلمه فراتر رفتی؟

او گفت: بار است سویی، امانت داری و ترک کردن کاری که به من مربوط  
یعنی سوزد.

ذکر شده که صاحب لقمان او را صدا زد و به او گفت: لوسفندی را ذبح  
کن و دوتا از بهترین لقمه های آن را برای من بیاورد

لقمان نیز قلب و زبان را برای او برد. سپس به او دستور داد  
تا لوسفند دیگری را ذبح کند و به او گفت دوتا از بدترین تکه گوشت

آن را بیاوریم بیاورد. لقمان هم (دوباره) قلب و زبان را برای او برد.  
صاحب لقمان علت را پرسید و او گفت: قلب و زبان بدترین

چیز (اعضای بدن) می باشد که خوب باشد و بدترین اعضاء بدن  
اندام خوب است.



# واژگان دینی

۱- المولى : معانی متعدد دارد از جمله صاحب و سرپرده از دین معانی آن ما عبد (غلام) است در این دین معنی نعم اراده شده است

۲- الیطیخ الاحمر : (دندوانه) دمیوه ای بزرگ دایره ای یا مستطیلی شکل سبز رنگ و مقرقر مزه با طعمی لذیذ است

۳- المثرة : (بلغ) و متضاد کثیرین

۴- لذعت فمه : (دهانی را نرید) موجب درد و اذیت وی شد

۵- کم التمن : نتوانم (التمن = الاستطاعت = توانستن)

۶- القاسی : (سخت و سفت) هر جنبه بسیار سختی که همراهی مانری و فرودنی آن آسانترین رفته باشد

۷- المشافر : (لبها) جمع سفره لب تخلف المشافره فردی که لبانی کلفت دارد

۸- المستعوق : (شکافه رده) مسقوق الرجلین یعنی کسی که در پاهايش تریك و شكاف عارض شده باشد

۹- تمعى الغنم : بوفندان را به هر ای بی چهارپایان را به هر گاه می نامند  
تأبیه (کلف) بفورنو



۱- اذخبت: خفت تر؛ است تفضیل از خبت و الفسیه فردی نه مورد ترحم واقع شده است

۱۱- الهمزة: (تله نوشت) قطع لوجبی از نوشت یا غیر نوشت که عود می شود. مفعول الطعام: یادداشتی آن را جوید.

سوالات درس اول

- ۱- کس یا لقمان از ابتدا حکیم بود؟
- ۲- چرا تاجر هندوانه تلغ را به لقمان داد؟
- ۳- چرا لقمان از تلغی هندوانه شکایت نکرد؟
- ۴- چرا لقمان پس از آزادی تیرد صاعقه نماند؟
- ۵- لقمان چرا دوست غذا است حاکم نکرد؟
- ۶- لقمان حکمت را از چه راهی به دست آورد؟







که هیچ کدام از این ها را در بنده ای که خواب را هلاکت او باشد قرار ندهم گفته شده که تقوای علم و عقل مقدم شده است

عبرانه تقوای بوجون علم نیست همان طور که ذکر شد تری از هواتنا با علم به دست می آید و به این دلیل به عقل مقدم شده است

چون دانشمند ناگزیر باید عاقل باشد و خواننده متعال در دوره هفدهم انجیل می فرماید: وای بر کسی که علم را بشود و طلب نکند! چگونه با نادانان

به سوی آفتی رهبری گویند؟ علم را طلب کنید و بیاموزید چون علم را بشوید اما در تنه ننگد بربختن نمی کند و اگر شما را بالا ببرد، دست

بمی کند و اگر هر وقت ندوبی نیازتان نکند، فقیرتان نمی کند و اگر به شما شود نرساند، حاضر نمی رساند، گویند می ترسم علم بیاموزیم و به آن عمل

نکنیم، بلکه بگویند امید داریم بیاموزیم و عمل کنیم، علم صاحبش را نشا می کند و بر خواست که اول صاحب علم را بخوار نکند، خواننده متعال

در روز قیامت می فرماید: ای گروه دانشمندان! چه گمانی به پروردگارتان دارید؟ کسانی می گویند: گمان داریم که خواننده ما را رحمت کند و بیخواب

خواننده متعال می گوید: همانا من این کار را کردم، به درستی حکمت را در بین شما و درین گواشتم نه به خاطر شری که خواستم به شما



برسد، بلکه به خاطر خرمی که می خواستیم به ما برسد، پس با رحمت پر  
بندگان صالح در بهشت وارد شوید.

مقاتل بن سلمان می گوید: در (جایی) از انصاف دیدم که خداوند متعال  
به عیسی علیه السلام می گوید: دانشمندان را بفرست که ما را

بشناسد چرا که من کن هر چه تمام بندگانم به جز انبیا و پیامبران بهترین نام، سائت  
بهتری خواندیم به ستارگان و بهترینی حضرت بردنیا و بهترین خودم بر هر جنم

دیکر. (نمونه ای) از سخنان مسیح علیه السلام: کسی که بتواند عمل کند پس  
او در سکوت آسمان، بفرست خوانده می شود.

### واژگان درس دوم

۱- اختار ← برزید، انتخاب کرد. (اختیار کرد)

۲- علی عینک ← در این درس به معنی نگاه دقیق است.

۳- جعله تحت کتف ← او را تحت حمایت خود گرفت.

۴- فرأیهم ← متضاد لیه خصوصاً <sup>ن</sup> (فرآید)

۵- سقی ← (بر رفتن <sup>ن</sup>) عذاب شد متضاد لیه خصوصاً <sup>ن</sup> (بر رفتن، سغی، سقیت)





- ۶- وضع : خواہ کر من ، ذلیل کر من و نسبت کر من ( ایسے افراد )
- ۷- آخرت : بہ او امانت کر دو اور ذلیل کر دو
- ۸- استودیہ المتاع : کالابی را تروی بہ وریہ گذاشت

سوالات درس دوم

- ۱- میر القان می گوید: در انتخاب مجالس وقت کن ؟
- ۲- ضرر ہم نسینی با افرادی کہ از خواہ یاد کنی گفتہ چیست ؟
- ۳- چرا خواہند متعال بہ سوی علیہ السلام گفتہ حکمت را عظیم بہ صاحب آفر ؟
- ۴- مراحل انتخاب مردم برای گفتہ و لوجہ چیست ؟
- ۵- دلیل خوشی بفتی مردم از دید گاہ نویسنده چیست ؟
- ۶- آیاتی توانی در وسط آفر درسی و چہ بہ لہ مسخ کنی ؟



درس سوم: فصلی در مورد غیر معرف در طلب علم و دانشمند غیر معرف

چنان که علم به مثله معرفت، ما و علم (به آن) به مثله میوه (آن معرفت) است، و منظور از این معرفت، مثله تنها میوه آن است و

عرفت چمن: استفاده این میوه، مگر از منظور که نیست (مورد بحث نیست) پس بدین معنا ما بهره ببریم از این معرفت به هر شکلی که

بار (در واقع) نوعی میوه محسوب می شود به درستی که هدف ذاتی از این علم، مطلقا علم (به آن) است چون همه علوم بر می سر در

به دو مسئله که عبارتند از: علم معرفت و علم معامله. علم معامله همان شناخت اخلاق ناپسند و پندیده نفسی که حیوانی در آن و دوری از آن

می باشد. علم معرفت همانند علم به خوانند معالاج، صفات و اسماء خواصی باشد و علوم دیگر به غیر از این دو (علم معامله و علم معرفت)

یا ابزاری برای این علوم اند و یا روی هم رفته یکی از عمل می باشد. همان صورتی که به کسی که آن را بیگری کند، پوشیده نیست، پر واضح است که علوم

معامله تنها برای عمل (به علم) ارائه می گردد. بلکه (فرا تر از آن) اگر نیازی به آن نباشد، هیچ ارزشی ندارد. و آن گاه می نویسیم: دانشمندان علوم شرعی



و امثال آن امر در بررسی جوارح فویض و دفعه نده داشتن آن ها از معصیت ها و اکار نمودن بی انجام طاعات به خود و آذونات

شود و علاوه بر انجام فریض آن ها را به انجام نوافل و علاوه بر ویجا به انجام مستحبات ترغیب نلند. از آن جا که وی به علم متصف شده

است، اوست که به خودی خود مورد توجه قرار گرفته تا در خود مغرور شده است و در دین خود خطا کرده و سر انجام ما کار برای

سبب شده است. کس او مانند بیماری است با نوعی مرفی که تعیادارویی مرتب از معجون های فراوان درمان می شود

و این معجون ها را تنایرت گمان ما صری می شناسند بنا بر این به راه افتادن دنبال آن نیز شک سی از آن که از میهنش

مهاجرت کرد تا بید آن بن یک نیز شک ما هر که آن دارو را به او آموز دهد و آن معجون ها را انواعی، مقادیم و معادنی که از آن ما

کولورن دارویم فتمی شود را برای اوبه تنفس بیان لغو میونگی نوید هر کوم از آن ها و میونگی مغلو کتر من و غیر شدن آن را به او بیاموزد و

او آن را از نیز شک بیاموزد و نسخه خوبی با خورزی با برای او بنویسد و اوبه خانه (سین) خود بر گم دد و آن را سر کند و معجون دویب بیمار آن

به آن را یاد دهد ولی از آن استفاده نلند و شود بیایه تر ما هم این اقوالات چیزی از بیماری اومی کاند؟



هرگز چنین نیست. اگر او از این نسخه، هزار بار بنویسد و به هزار مرتبه  
آن را بخواند، دهنش تا هلی بچسبند یا بند و هر شب، نسخه را هزار بار

تکرار کند، چیزی از بیماری او نمی‌کاهد. تا طلا را فزونی کند و بدهد و آن دارو را بخورد  
و همان گونه که یاد گرفت، آن را در هم مخلوط کند و بنویسد، در تلفی کار و صبر

کند و بنویسد کار و سر وقت و بی از پرهیز غذایی و با تمام شرایط باید  
آنگاه هم این اقوام را انجام دهد پس او در شرف بهبودی قرار می‌گیرد

پس اگر هرگز آن را نتواند بخورد یا بداند، همین است  
که فقیه در مورد انجام واجبات فکر کند و خودش بدان عمل نکند و در خصوص

عمرات دقیق و اگر حکم دهد ولی از آن هادف نکند، در مورد اخلاق  
نابین حکم کند ولی نفسش را از آن پاک نکند و در مورد اخلاق پسنیده

حکم کند و بدان متصف شود. پس او مگر مرتقی غویبش نگردد و در بین  
خود خطا کرده است. چون قواعد متعالی فرا گیرد هر که در پاکی

تقی گوید، دستارش و تفرمود هر کس چگونگی پاکی آن (تقی)  
را یاد گرفت و دانشش را نوشت و به مردم یاد داد، دستار شده  
است.



و اَشْرَافُ دَسَمِ

۱- الفُتْرَبُ - نوع

۲- العِلاجُ - درمان

ازالہ - کُنارِ زَمِن و کُنارِ نِوَا سَتِن ، ز دَوْن

۱- اِلا خِلاط - جمع خِلاط ؛ هِر مِزِی کِه با حِزِ دِگِر مِظْلُوطِ تَمِ دَد ؛  
هِر نِشِی تَمِ کَر مِ حِزِی با حِزِ دِگِر و کِ سِغْتِه شَدَن  
بِاَن

عِشْرَ عَلِی - پَر اَهْنا یِ کَر مِ ن ، سِیَا کَر مِ ن

جَلِبِ - نِوَقِ مِا هِ شِو ن ، کَر مِ ن

۱- الاِعتِما - دِوَرِی نَزِی د ، پَر هِزِ و زِ رِ مِ تَمِ دِا یِ



درس چهارم: از صفات جباران

Subject

Year

Month

Day

۱) از صفات جباران (ص) به علی (ع) و ای علی! از موارد تقنین این است که هیچ کس را با آن چه که موجب ظلم خواست، نشود زکلی و با

آن که خواصیت کرده شکم غیر او را زکلی و دیگری را به خاطر آن چه که خود از کوب باز داشته، بدونی، چرا که هر من هیچ حرفی روزی نمی گوید

و بیناری هیچ فردی جز ای جویی آن را باز نمی دارد (۲) به درستی که خوانند با طمت و فضل خویشی، تا ط و شادی را بر تقنین و شنودی

قرار داد، و غم و اندوه را بر تریب و عصبانیت (۳) ای علی! هیچ فقری خود بدتر از نادانی و هیچ ثروتی خود سزوتر از عقل نیست. هیچ

نهایی ای هر اس انگیز تر از خود پندای و هیچ کس و مساعدتی برتر از شورت نمی باشد. هیچ عقل و فردی مانند تدبیر و هیچ اقتضای

مانند خوش اخلاقی و هیچ عبادتی مانند تقصیر نیست (۴) ای علی! در تو اوست چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر، گویا گویا

که صبح را با هر من بردنیا آغاز کند، هر خواصم گرفته، کسی که از مصیبت وارده، گویا بر خولا شکایت کند، هر واقع از هر فردی

خود شکایت کرده، کسی که هر بر خور دبا شخص ثروت مند خود را زانو و حقیقت کند، دو سوم دینش رفته و هر کس از این امت وارد آتشی



شود و جزو افرادی است که آیات و نشانه های خوفند را به بازیه و  
خفته می گرفته است. (5)

۶) اعا علی (چهار چیز در دنیا چهار چیز دیگر است هر کس کلوست و باید  
مقبول شود، هر کس مگورت نلذت پیمان گردد، همان گونه که

نگم کنی که در مورد تو حکم می شود، فقیر همان سرت ابر است، سپس  
پرسیده شود یا استظور از فقر، فقر در هم و دنیا است؟

۷) پیامبر فرمود (ص) : فقر مردین (ستور من است) ای علی! بر فضیلت  
نعمه های جزو چه گریبان است؛ میی که در راه خدا بیدار

است، میی که در مقابل معاصم خوابسته می شود او میی که از ترس  
فواصی بریده ای علی! اخذایت را با نیت آغازین و با نیت به پایان

۸) آن چو نهد دوی هفتاد مرد است که کم ترین آن جنون، حوام و  
پییسی می بارش (ای علی! با روغن زیتون خود را چرب کن چون هر کس

با روغن زیتون خود را چرب کند، شیطان و آسب به او نزدیک نمی شود)  
ای عیسی! زبانت باید در همان وقت که یکی بار شد حشمت قلب و

۹) حشمت قلب و زبانت را از مردم بیوستان و حشمت را به روی جزای  
که غیرای قرآن نیستند، چه بسیار شاه های که بگوت رام



Month: \_\_\_\_\_ Day: \_\_\_\_\_

9

قلب بسته اش گشته و وی را به هلاکت رساند ای عیسی! مرا در  
 درمن خود یاد کن تا تو را مرا جانم داد کنم در میان جمع سرا یاد کن تا تو را  
 در میان جمعی بهتر یاد کنم ای عیسی! مرا ما شد غرق شه انو و هالی

که فریاد رسا نثار د بخوان 10

ای عیسی! من من به دربان خودت من هم در تنی  
 خودم تو را یاد می کنم و یاد کن ظاهر امر است و تو را یاد می کنم  
 در کنار خنجره ای که گشاید و زمین



لغات درس چهارم

۱- السُّمُطُ وَالسُّفُطُ : غضب متضاد رضایت

۲- لَا يُعْبِرُهُ : آن را خوب نمی کند

۳- لَا يُعْرِفُهُ : از او بر نمی برداند از او دفع نمی کند

۴- الْفُضْرُ : نیبی یا ابتلاء به نیبی

۵- الرُّوحُ : خوش حالی ، راحتی ، رحمت

۶- الحُزْمُ : حزن

۷- الأَعْوُدُ : اتقع (سود مندم)

۸- العُفْبُ : کبر

۹- الظَّاهِرَةُ : کلمت کبرین

۱۰- القُصْبُ : آن چیزی است که می شمارد آن را ضعف از منقبت ها و قصیلت های خودش یا از شرافت پدش

۱۱- العُجْبُ : ناچیزی تودیک / جنبه کس شی - سمت تودیک آن

۱۲- تَفَنَعَنُ : افخار ذلت و تواضع

۱۳- اسْتَأْثَرُ : مضمون خود کردن یا برمی نوزیند (رای خود شی را بر می نوزیند) خود رای شده به خود اختصا من داد .

۱۴- كَلِمَاتُ تَوْبِنِ لَوَانٍ : از این دست بوی از اون دست می گیر



اداسه لغات درس چهارم

۱۵ - نُهْرٌ . نُهْرًا : تقوید (تقوید در سب = سب ز فوه جاری)

۱۶ - عَضٌ . عَضًا : ناپسین آوردن (ناپسیده گرفتن) ، چسب پوشی کردن

۱۷ - عَيْنٌ غَضَّتْ عَنِ الْمَعَارِمِ : میگرد از بید آن چه هلال نیست

۱۸ - فاضت العين : اشکش جاری شد

۱۹ - اُدْهَنُ (تَوَهْنُ) : روغن مالی کرد

۲۰ - الزيت : روغن زیتون

۲۱ - صَوَى الثَّوْبَ أَوْ السُّيَّءَ : نقیض بازن کردن ، تا کردن (تا کردن قسمتی از لباس رو بردی نیست دینیر)

۲۲ - المَوَارِدُ : جمع مورد ، مسیه ، محل ورود

۲۳ - العِيَاضُ : جمع حوض : محل جمع شدن آب

۲۴ - المَلَأُ : جماعت



# درس بیستم : داستان اعلام رسی مذهب شیعه جعفری در ایران

سلطان مهر (خواهنده) یازدهمین پادشاه ایلخانی در ایران بود و در سال ۷۰۹ هجری، ذهب (شیعه) جعفری را به عنوان مذهب رسمی ایران

اعلام کرد. و این پادشاه به شیعیان عزت می بخشید و با آنان همربانی می کرد. به همین دلیل شیعیان او را (خواهنده) نامیدند و اهل

سنت او را (خریفته) نام می نهادند. این پادشاه، روشن ضمیر و سنی مذهب بود و تحت تاثیر بخت علامه حلی رحمت الله علیه با علمای اهل سنت

قرار گرفت و به ذهب شیعه جعفری کثرین نهاد (شیعه شد) و دستور داد اسم علمای کابانه (ابوبکر، عمر و عثمان) را از کتب های ایران حذف

کند. و به طور جدی کثرت شیعی مذهب شیعه تلاشی کرد و هفتاد و هفتاد نفر نیز رفت و برگشتی سلطنت نکیه زد به (جایتو) یعنی پادشاه امرزیده

شده، لقب گرفت، او دستور داد که بر بیه حرف که اسم حضرت مهر و خاندان مهرشی بود در طرف دیگر آن عبارت (سلطان فریاد

رس دین و دنیا خواهنده مهروه خواست و منش را باید گرفت) حک کند. اما دلیل این که وی مفتخر به مذهب تشیع شد و مذهب جعفری را



کتاب امر فزیه صورتی برای تمام ایران قرار داده این گونه است که  
سورخان نقل می کنند: رفدی پادشاه از دست

یکی از همسرانش عصبی روی المان - علمای اهل سنت بر دستور  
داد تا هر شی را در یک حلب به طلاق کنند با علم (تو سلطان

سهد - ۳ بار طلاق می دهی) پس از چند روز بین و از علمای اهل سنت  
خواست راه طی برای او پیدا کنند آن ها به او گفتند: باید دنبال یک

شعاع بگردی (مصلح شخصی است که با زن به طلاق از دعوا می گذراند برای  
شوهر اهل حلال شود) اما پادشاه راضی نشد هر به طلاق خود را

به از دعوا فردی دیگر حد گرفت: راه حل دیگر یهودی و علمای اهل  
سنت گفتند این تنها راه حل است.

یکی از وزیرانش به او خبر داد که در شهر حلب فرقه ای است و فقهی دارند  
که فتوای باطل بودن این نوع از طلاق را می دهند. عالمان اهل سنت

که در حلب حضور داشتند گفتند: توبه اهل حلب باطل است چو فقیه  
اهل حلب عاقل نیست و چیزی نمی فهمد و جایز نیست که پادشاه

به اشخاصی که چیزی نمی دانند و نمی فهمند مراجعه کند. اما پادشاه گفت:  
از عقل به دور است که پس از همین و همین از این ها ما



اوستا سیروی نغمه و از جمال الدین حسن بن یوسف بن محمد علی ما فقیه  
معروف به (علامه علی) که در شهر عراق حله مقیم بود در وقت  
کرد...

### اللغه (واژگان درسی بنفهم)

- ۱- النیر: روشنی، تابان، باخوشی رفته: نیر الفهم (روشنی فحیم) کسی که  
با منش کارای نوری باشد که ظلمت بوان راهی ندارد.
- ۲- اعتنق المذهب الجعفری: ایمان آوردن و جنبی را پذیرفت. یعنی  
دینی اتخاذ و عبادت کرد.
- ۳- که النقد: دیار و در هم و مانند آن
- ۴- المحلل: شخصی که بازن به طلاقه از دوام بوند تا به شوهر اول حلال  
گردد

### سوالات درسی بنفهم

- ۱- مذهب سلطان محمد (فراینده لو) پس از آن که شیعه بود چه  
بود؟
- ۲- میرا شیعیان سلطان محمد را (فراینده) نامیدند؟
- ۳- چه تمردانه شدان اهل سنت راه حل پس سلطان محمد بود؟
- ۴- راه حل این مشکل از دیدگاه یکی از فقیهان چه بود؟



# درس ششم: دستان اعلام رسمی مذهب شیخ جعفری ایران

در فرموده خود، معنی پر بود از دانشمندان و علماء دین بدان و جای  
خالی (برای نشست) نبود و هنگامی که علامه حلی وارد شد به همه سلام

کرد و گفتش را به دستش گرفت و کنار پادشاه نشست. علمای اهل سنت موجود در جبهه به او اعتراف کردند و گفتند: حیرا

زمانی که پادشاه فرمودی به ایشان تعظیم (سجده) نکردی؟  
علامه حلی در پاسخ گفت: محمد (صلی الله علیه و آله) دارای والائین

مقام بود و اصحابی به او سجده نکردند، چون جود تمام برای خواجانه  
است و سلام کردن بهترین درود و احترام در دین اسلام می باشد  
و خوانند در قرآن می فرماید (هرگاه به خانه ای داخل شوید بپوشید  
سلام کنید این تعیتی است مبارک و پاکیزه از جانب خداوند)

علمای اهل سنت گفتند: چرا گفتی را با خودت برداشتی؟ علامه  
حلی گفت: چون می خواهم مثل کفتی های حضرت محمد (ص)

که ابوحنیفه در دیده کفتی های ما را صفتی ها خواندند. علمای صفتی فریاد  
میزدند که این تعیت است چون ابوحنیفه صواب پس

از پیامبر (ص) بود.



Subject

Year

Month

Day

علامه حلی گفت: بیغیبه استباه لقمه است کسی بود که نفس پیامبر (ص) را درید. علمای مائتی فریاد زدند، ماست بجواز ابوحنیفه به دنیا آورد.

علامه گفت: بیغیبه جابه جالقمه است یعنی بود که کسی پیامبر (ص) را درید. علمای مائتی هم فریاد برآوردند که: مائتی پس از ماست

به دنیا آورد. علامه حلی گفت: مایه صادق احمد بن حنبل با سید علمای حنبلی فریاد زدند که احمد بن حنبل پس از پیامبر (ص) بود در آن هنگام

علامه به یادش گفت: ای پادشاه! الان شنیدید که این علماء اعتراف کرده اند که میان پیامبر (ص) و علمای چهارگانه (ابوحنیفه، ماست، مائتی

و احمد بن حنبل) پیش از صد سال فاصله زمانی است. چرا که اصل سنت این چهار نفر است که در اندو از هیچ عالم دینی عاصی

فتوایی نمی پذیرند و هیچ عالمی را جز این چهار نفر است فتوایی نماند؟ پادشاه گفت: توهین است مگر علامه حلی در پاسخ

گفت: توهین ما توهین امام جعفر صادق است و این توهین علی بن ابی طالب، همان پر عموی پیامبر (ص) است. این، داماد

برادر و جانشین آن است. آن گاه پادشاه گفت: من تو را به خاطر ماموریتی دعوت کردم و این ماموریت ما مطلق هم می باشد.



Subject

Year

Month

Day

علامه از جزئیات موضوع جواریه و پادشاه گفت این علمایم را به طلاق که دزد و الا این فتوای دهند باید معطلی غیر از من

باهم از دواج کذب و من نمی پذیرم

علامه در مورد جنونی طلاق و شاهان پرسید؟ پادشاه در پاسخ گفته: شاهوی در کار نیست

علامه گفت: طلاق را باید دو نفر شاهد عادل با شهادت دهند و نیز این طلاق باطل است پس آن زن، هم توست و هنوز

طهق مدهنده است در آن معنی پادشاه شکر و خوب شیع جعفری را به عنوان خوب رسمی ایران اعلام کرد و قاضی

القضات (خواجگ نظام الدین) قاضی القضاتی که جزء بزرگان علمای اهل سنت بود اعتراف کرد، اما اولی علامه حلای درست

می بارید



۱- احوال العذارى : نفس  
 ۲- ثم كُتِبَ، از واژه انضمت : غمیده شد (تغظیم کردن)  
 ۳- الوَشْيُ : کسی که موضوعی بر او مشبه گردد.  
 ۴- الحَوْضُ : دارالحدیث استی و صلاحیت  
 ۵- العفیه : نوه  
 ۶- المُوْتَنُ : مورد اطمینان، امین  
 ۷- العَصْرُ : کوه دخترا، اماماد  
 ۸- الحَصْبُ : موضوعی هم که نیازمند قیاس است.